



# باستان‌شناسی

مجله پژوهش‌کنده باستان‌شناسی ایران

شاپا: ۴۶۲۹-۲۶۴۵

دوره سوم، شماره یکم، بهار ۱۳۹۸

## باستان‌شناسی: از کلنگ تا قلم

حکمت‌الله ملاصالحی\*

مسئله نوع رابطه و حدود مناسبت میان کلنگ و قلم، منطق تصور و تصدیق، ماده و متن، امر مشهود و مفقود، مدرک و معنا و مراحل متن پذیر شدن ماده‌ها و مدارک باستان‌شناسی و معضل دوپارگی موضوعی و شکاف و شقاق (Dichotomy) در پیکره و منابع موضوعی مورد مطالعه باستان‌شناسان طی دهه‌های اخیر به‌طور جدی در محافل باستان‌شناسی به‌ویژه محافل باستان‌شناسی غرب مورد بحث و نقد و تحلیل قرار گرفته و پیگیری شده است. مسئله تکرارناپذیری و درجه و دامنه اهمیت کاوش‌های باستان‌شناسی به‌مثابه فرصت بی‌بدیلی که امکان تکرار و عمل و اجرای دوباره‌شان نیست و بازگشت‌ناپذیری زمان و حساس و بیدار شدن ذهن باستان‌شناسان به جنبه‌های نامادی منابع و شواهد مورد مطالعه در باستان‌شناسی و توجه به «باستان‌شناسی امر نامادی» (Archaeology of Immaterial) اگر زمانی در حاشیه مطالعات و مباحث نظری باستان‌شناسی بود اینک در هسته و ثقل مسئله‌ها و مباحث کلیدی فلسفه و معرفت‌شناسی دانش باستان‌شناسی مطرح است و با دقت و مراقبت و حساسیت دنبال می‌شود.

کلیدواژه‌گان: کلنگ، قلم، ماده، متن، باستان‌شناسی امر مادی، باستان‌شناسی امر نامادی.

## Archaeology: From Hammer to Pen

Hekmatollah Mollasalehi\*

The central question and the difficult problem in archaeology as an academic discipline are rational bridging between material and immaterial aspects of subject matters which are addressed by archaeologists. In a general sense, a fundamental dilemma in any process of archaeological studies and historical discipline that are involved with human past is a dichotomy between present and past, and between material and immaterial aspects of their subject matters. Archaeological excavation can only be conducted once as it is an unrepeatable experiment. Conceptualization of archaeological data and adoption of texts are likewise inevitable in any archaeological fieldwork. All topics addressed in this article, from top to down, are about clarifying the same issue.

**Keywords:** Hammer, Pen, Material, Immaterial, Text

\*دانشیار گروه باستان‌شناسی  
دانشگاه تهران، تهران، ایران

\*Associate Professor,  
Department of Archaeology,  
University of Tehran,  
Tehran, Iran

msalehi@ut.ac.ir

دارد که کلنگ باستان‌شناس ناتوان از کاویدن و کشف آن است. هر اثری چونان سر یک تار است از سر تار آثار پرشمار و کلاف‌های مفقود نامری و مستور و محجوب و مفقود و غایب مادی و نامادی دیگر. از مسیرهای دیگر به ردیابی و رصد و جستن و کاویدن و کشف لایه‌های نامری و وجوه نامادی آثار مکشوف می‌باید رفت و از ابزارهای شناخت نوع دیگر نیز می‌باید استفاده برد و موازین و عیارهای دیگری را در دآوری‌ها و محک زدن‌های باستان‌شناسانه آثار به خدمت فراخواند.

بدیهی است که آثار باستانی صرفاً کمیت‌های مادی نیستند. کیفیت‌های نامادی هم هستند. کیفیت‌های نامادی و مفقود را با استفاده از ابزارهای شناخت و موازین متناسب با آنها می‌توان شناخت و درباره آنها دآوری کرد. کار کلنگ در باستان‌شناسی، کاویدن و برکندن و برگرفتن است و کار قلم به رشته تحریر و نگارش درآوردن و مکتوب و مستند کردن آثار مکشوف و مدارک و شواهد مادی موجود باستان‌شناسی. اتفاقاً یک تفاوت متمایز مهم مورخان با باستان‌شناسان در این است که آنان تنها با قلم می‌نگارند و اینان با کلنگ هم می‌باید بجویند و بکاوند و بیابند هم با قلم بنگارند و یافته‌ها و نیافته‌هایشان را به رشته تحریر درآورند. ماده‌های مکشوف و ناماده‌های مفقود را در قالب مفاهیم بریزند از این منظر باستان‌شناسی هم مهارت کاویدن و کندن است هم ممارست نگاشتن. هم دانش کمیت‌های مادی است هم دانایی کیفیت‌های نامادی. هم با کلنگ ره می‌سپارد هم با قلم متن می‌نگارد.

مسئله نوع رابطه و حدود مناسبت‌های پیچیده میان کلنگ و قلم، ماده و مدرک و مفهوم و متن، امر مادی و نامادی در باستان‌شناسی و مراحل مفهومی و متن پذیر شدن ماده‌ها و مدارک باستان‌شناسی و جایگاه و اهمیت بی‌بدیل کاوش‌های باستان‌شناسی چونان رویداد تاریخی و یا به مفهوم دقیق‌تر شبه رویدادی تاریخی در نوع خود و ریختن و پیکربندی مشاهدات و مطالعات میدانی و مکشوفات و مدارک باستان‌شناسی در قالب مفاهیم و زبان مفهومی چونان متن و سند تاریخی دهه‌هاست که در هسته و ثقل مسئله‌ها و مباحث نظری و نقدها و تحلیل‌های فلسفه و معرفت‌شناسی دانش باستان‌شناسی مطرح است و با دقت و مراقبت و حساسیت پیگیری می‌شود (Shanks, 2007; Shanks & McGuire, 1996; Tilley, 1991, 1999; Wheeler, 2010b; Olsen, 2010; Olsen et al., 2012). واکاوی و شفاف‌سازی و تعریف حدود رابطه و مناسبت‌های پیچیده میان کلنگ و قلم، ماده و معنا، منطق تصور و تصدیق، مدرک و متن، امر مشهود و مفقود، وجه مادی و نامادی باستان‌شناسی هم به لحاظ نظری هم عملی و روش‌شناختی برای باستان‌شناسان حائز اهمیت بسیار است و به‌غایت تعیین‌کننده در فرجام مشاهدات باستان‌شناسان و سرانجام مطالعات باستان‌شناسی.

معضل دوپارگی (Dichotomy) و شکاف و شقاق و مفاک‌ها و حفره‌های عمیق میان امر مادی و نامادی، میان ماده و معنا، میان امر مکشوف و مفقود در باستان‌شناسی و امکان و نحوه برکشیدن

مباحث این نوشتار از صدر تا ذیل طرح و معاینه یک مسئله کلیدی و مهم مرتبط با پاره‌ای از مسئله‌ها و معضلات مهم و کلیدی دیگر در باستان‌شناسی است. پاسخی در میان نیست و نسخه‌ای پیچیده نمی‌شود و تجویز دارویی نیز در دست و دکان نیست. پاسخ‌ها را موکول می‌کنیم به فرصت و مناسبتی دیگر. طرح مسئله و معاینه همیشه و علی‌القاعده مقدم بر پاسخ و راه‌حل‌های مناسب است. مادام که طرح مسئله و ابهامی در میان نیست به دنبال پاسخ و راه‌حل رفتن و گشتن و گردیدن و چرخیدن بیهوده است. چنان‌که گفته‌اند و درست هم گفته‌اند: «حُسْنُ السُّؤَالِ نِصْفُ الْعِلْمِ». نخست معاینه سپس مقابله.

\*\*\*\*

کلنگ یک مفهوم متعارف و معمولی در باستان‌شناسی نیست. کلنگ در باستان‌شناسی استعاره‌ای از مجموعه ابزارکارهای دانش باستان‌شناسی در میدان عمل است برای کاویدن محوطه‌ها و جراحی لایه‌های باستانی و کشف و گردآوری مدارک و شواهد و نگارش آثار و ارقام مکشوف. کلنگ در باستان‌شناسی بمانند چرخ و دلو است در حرفه و کار مقنیان. چرخ و دلو مقنیان نیز استعاره‌ای از مهارت و مهندسی و مدیریت آب و قنات و آبادانیست در صنعت قنات، چنان‌که بیل در حرفه باغبانی و هنر باغداری و کار کشاورزی استعاره‌ای از کشتن دانه‌ها و هسته‌ها و نهال‌هاست و آبیاری کشته‌ها و مراقبت مزرعه‌ها و نهالستان‌ها و بوستان‌ها و باغستان‌ها و نخلستان‌ها.

\*\*\*\*

استعاره کلنگ در دانش باستان‌شناسی و حرفه باستان‌شناسان جراحی و عمل باستان‌شناسانه است روی محوطه‌های باستانی و مهارت و تجربیت و مهندسی و مدیریت کشف و گردآوری شواهد و قرائن از پیکر لایه‌های فرهنگی متأخر و متقدم. یک لایه، یک شیء یک اثر باستانی یا بقایای یک مجموعه معماری و بناها و ساختارها و بافتارهای مسکونی و نامسکونی مادام که زیر تلی از خاک مدفون است؛ محبوس و مستور و محجوب در تاریکی است. محبوس و مستور و محجوب در ظلمتی که گویی اصلاً و اساساً نیست و یا به بیان دیگر چنان است که نیست. وقتی مورد پرسش ما قرار می‌گیرد و موضوع شناخت ما واقع می‌شود و در پرتو اندیشه و آگاهی ما موضوعیت می‌پذیرد؛ احراز موجودیت می‌کند. وقتی با کلنگ باستان‌شناسی کاویده و کشف می‌شود در پرتو روشنایی تازه قرار می‌گیرد. صورتی از آن در برابر ما مرئی و دیده می‌شود. در معرض حواس ما ظاهر یا نمایان می‌شود لیکن هنوز موجودیت واقعی آن بر ما آشکار نیست. آن شیء و اثر و بنا یا ماده فرهنگی هنوز چیزی از هویت و ماهیت یا هستی و چیستی خود را بر ما آشکار نکرده است. به‌خودی‌خود نیز نمی‌تواند هستی و چیستی‌اش را بر ما آشکار و بازنمایی کند. این وجه یا صورت مادی معیوب و منجمد و صامت اثر مادی مکشوف، وجه یا وجوه نامادی (Immaterial) و نامرئی و مفقود (Lost) و غایب (Absence) بس عظیم دیگر نیز

از برهم‌کنش‌های کثیرالاضلاع و کثیرالافعال و کثیرالاهداف میان جمعیت‌های انسانی با زیست‌بوم خود و جغرافیایی که در آن می‌زیست‌اند و سکنی داشته‌اند. دمیدن دوباره زندگی در آنها و بازگرداندن و اعاده افعال و اعمال و احوال و اطوار انسان‌ها و فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و جمعیت‌های گذشته به شرایط و موقعیت اکنون برای همیشه منتفی و ناشدنی و ناممکن و بیرون از دسترس بوده و بیرون از دسترس نیز خواهد ماند. «و حرام علی قریته اهلکنها اَنهم لایرجعون» (راه بازگشت بر مردمان سرزمینی که هلاکشان کردیم بسته شد).

باستان‌شناسان نیک می‌دانند که هر محوطه، مکان، منظرگاه و لایه باستان‌شناختی در هر مقیاس و متعلق و منسوب به هر دوره‌ای در نوع خود محوطه و مکان و منظرگاه و لایه‌ای بی‌بدیل و جایگزین‌ناپذیر است. وقتی محوطه‌ای، تپه یا تلی کاویده و لایه‌ای متأخر جراحی و از سر و روی لایه‌ای متقدم برکنده و برگرفته می‌شود و یا آن‌که مورد تجاوز و تخریب و تاراج به هر دلیل و علت ناموجه قرار می‌گیرد و از میان می‌رود برای همیشه طومار عظیمی از تاریخ و فرهنگ و میراث جامعه و جهان بشری ما از کف رفته و نابود شده و دیگر هیچ بدیل و جایگزین و جبرانی بر آن مترتب و برایش متصور نیست.

محوطه‌ها و لایه‌های باستانی برای یک‌بار کاویده و جراحی می‌شوند. مجال و فرصت و امکان تکرار کاوش‌ها و جراحی‌های دوباره روی محوطه‌های کاویده و لایه‌های جراحی شده نیست. این‌که گفته‌اند و درست و بجا و به‌حق هم گفته‌اند اولین خطای باستان‌شناس در میدان عمل و جراحی و کاویدن و کشف محوطه‌ها و لایه‌های باستانی آخرین خطای او نیز است هشدار مهم و مفید امر در هر کشوری. وقتی محوطه‌ای، لایه‌ای، شیئی و اثری آسیب می‌بیند و از بین می‌رود برای همیشه زخم‌خورده است و آسیب‌دیده است و یا آن‌که برای همیشه از بین رفته است. دست به کلنگ بردن و کاویدن محوطه‌های باستانی بدون تمهیدات لازم بدون توجه به اهمیت و حساسیت کار یا ناتمام و زخمی رهاکردنشان و تسامح در پیش‌بینی حفاظت‌های ضروری روی محوطه‌هایی که کاویده و جراحی شده‌اند و یا از همه غم‌انگیزتر بدون ارائه گزارش‌ها و مستندسازی‌های ضروری و لازم از عملیات کاوش، به‌صراحت و بی‌اغراق باید اذعان کرد که تفاوت چندان با تخریب‌ها و حفاری‌های غیرمجاز ندارند. عمر ما آدمیان کوتاه است و اندام‌های حسی ما نیز محدودیت‌های خاص خود را دارند و عقل جستجوگر و تخیل‌ورزی‌های تیزپا و چالاک ذهن و فکر ما و فهم ما به ما امکان دسترسی به زوایا و زیر لایه‌های نهان و هزارتوی پنهان هیچ واقعیتی را نمی‌دهند. در باستان‌شناسی دست و پنجه نرم کردن با شبه‌واقعیت‌های معیوب و منجمد و مخدوش و خاموش به‌مراتب پیچیده‌تر و دشوارتر و عمر خوارتر و سرگیجه‌آورتر است. کاوش‌ها، فرصت‌ها و امکانات بی‌بدیلی را هر چند نامستقیم هر چند مع‌الواسطه

و برافراشتن پل و بردن از نردبان فرسوده کمیت‌های مادی معیوب و مخدوش و خاموش و منجمد و متوقف و اجساد مرده و متفرق و مدفون و آثار و انتقال‌پراکنده باستان‌شناختی به آن‌سوی ناماده‌های مفقود و دسترسی به بام کیفیت‌های نامادی و عاملان و فاعلان و موثران و مسببان و یا علت‌ها و دلیل‌های غایب و نامرئی نیز دهه‌هاست که ذهن تفکر و عقل و فهم باستان‌شناسان را در محافل باستان‌شناسی غرب به خود معطوف و مشغول داشته است. طرح مسئله و بحث پیچیده حدود رابطه و مناسبت میان باستان‌شناسی امرمادی و امرنامادی (Archaeology of Immaterial) (Buchli 2010a, 2010b, 2016) و یا «انسان‌شناسی امرغایب» (Anthropology of Absence) (Bille et al., 2010) همه مؤید و مبین توجه و دقت و مراقبت و حساس شدن بیش از پیش باستان‌شناسان به جنبه‌های نامادی و نامرئی و مفقود و غایب جغرافیای موضوعی و موضوع شناسی رشته و حرفه خود و عبور از پوسته به هسته آثار و شواهد مورد مطالعه در باستان‌شناسی است. در ادبیات و مباحث نظری باستان‌شناسی میهن ما در همین رابطه مقاله‌ای از این قلم با عنوان و با موضوعیت «از قلم مورخان تا کلنگ باستان‌شناسان» در دوره پنجم شماره یکم بهار و تابستان سال ۱۳۹۲ هجری خورشیدی در مجله «مطالعات باستان‌شناسی» دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تهران به چاپ رسید و منتشر شده است. سال جاری نیز مقاله دیگری با عنوان و با موضوعیت «تأملی معرفت‌شناختی در مفهوم ماده و معنا در باستان‌شناسی» در همان مجله به چاپ رسیده و منتشر شده است (ملاصالحی، ۱۳۹۲؛ ۱۳۹۶). برگردان کتاب لمبیز مالافوریس با عنوان و موضوعیت «چگونه اشیاء ذهن را شکل می‌دهند» از زبان انگلیسی به فارسی به همت آقای دکتر وحید عسکر پور بیش از پیش جامعه باستان‌شناسی و باستان‌شناسان و میراثیان میهن ما را به مسئله‌ها و مباحث نظری از این دست حساس‌تر و بیدارتر کرده است. اصطلاح «باستان‌شناسی امرنامادی» در ادبیات باستان‌شناسی ما هنوز وارد نشده و شناخته شده نیست؛ همین‌طور گمان می‌برم اصطلاح «انسان‌شناسی امرغایب» هم در ادبیات باستان‌شناسی ما چندان شناخته و مفهوم و تعریف شده نیست. مباحث نوشتار حاضر به این یا آن طریق معطوف به واکاوی و شفاف‌سازی جنبه‌های مختلف باستان‌شناسی امرنامادی و حدود رابطه میان کلنگ و قلم در مطالعات دانش باستان‌شناسی است.

محوطه‌های باستانی در نوع خود متعلق و منتسب به هر دوره‌ای و در هر مقیاسی اصالت و اعتبار خود را دارند. آنها علی‌المعمول متشکل و برآمده از لایه‌های به هم فشرده و محتمل، انباشته از آثارند و بقایای فرهنگی. این محوطه‌های خشک و برهوت و منجمد، زمانی پر از شور زندگی و فعالیت و احوال و اطوار و افعال و اعمال و مناسبت‌ها و معاشرت‌ها و مراودت‌ها و دادوستدها و روابط چندگون میان گروه‌ها و جمعیت‌های انسانی بوده‌اند. محوطه‌هایی با چشم‌اندازها یا منظرگاه‌هایی بس عظیم و پیچیده و پر دامنه

اکنون ما از گذشته نیست. پرسش گذشتگان و گذشته ما از اکنون ما نیز است. همان قدر که ما اکنونان، اکنون گذشته‌ایم، گذشته گذشتگان نیز اکنون و اکنونان ما هستند. ما مدام گذشته را تداعی می‌کنیم و به حضور و اکنون فرامی‌خوانیم. به آن تعلق خاطر داریم. گذشته با کیهانی از سنت‌ها و موارث فرهنگی و ذخایر و سفره‌های عظیم منابع مدنی و معنوی و دستاوردهایش در خاطرات و حافظه و تذکر تاریخی ما حضور دارد. البته که حضوری زنده و فعال و عمیقاً تعیین‌کننده و تأثیرگذار.

هر پرسشی از گذشته علی‌رغم آن که در اکنون طرح می‌شود و در شرایط و موقعیت و ذهنیت اکنون به آن پاسخ گفته می‌شود سرانجام به گذشته می‌پیوندد و در میراث گذشته ذخیره می‌شود و به سنت فکری و موارث گذشته می‌پیوندد. این پیوند و پیوستگی مادام که قطارهای تاریخ در حرکت‌اند همیشه هست و تداوم دارد. در جغرافیای طبیعی رودها بهر میزان خروشان‌تر و پُرآب‌تر و موج‌تر و سیلابی‌تر، حجم رسوبات بجای مانده در بسترها پر وسعت‌تر و فراوان‌تر و سنگین‌تر. بسترها و رودهای رویدادها و تحولات تاریخی نیز چنین‌اند. پُر و غنی از انباشت و حجم سنگین رسوبات تاریخی و فرهنگی‌اند. رسوباتی که لایه به لایه روی هم انباشته‌شده‌اند. باستان‌شناسان با چنین بسترها و رسوبات تاریخی و فرهنگی درگیر هستند. البته این نکته نیاز به توضیح بیشتر دارد که ارائه داده می‌شود.

\*\*\*\*

گفته می‌شود مورخان راویان و تحلیل‌گران و مفسران و منتقدان وقایع اتفاقیه و تحولات تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما هستند؛ و در این روایت و نقد و تحلیل و تفسیر و رویکرد و رجوع و فهم تاریخی از روندها و رویدادها و فرگشت‌ها و دگرگشت‌های تاریخی و مدنی و معنوی عالم بشری ما هر موزخی دستش در میدان گردآوری منابع و شواهد و مدارک باستان‌شناختی و متون و مستندات تاریخی موثق و معتمدتر پُرتر و در مقام داوری تیزبین‌تر و ژرف‌کاوتر و فهم‌تر و ترازوی داوری‌اش دقیق‌تر، موزخ‌تر.

سخن این است؛ جایگاه و موقعیت باستان‌شناس و دانش باستان‌شناسی در این میانه کجاست؟ گفته‌اند و درست هم گفته‌اند؛ کاوش‌ها و جراحی‌های باستان‌شناختی در هر مقیاسی فی‌نفسه در نوع خود رویدادهای تاریخی هستند. رویدادهایی که بمانند هر رویداد دیگر تاریخی تکرار و عودت در آنها راه ندارد. رویدادهایی بی‌بدیل و تکرارناپذیر و یکتا و یگانه در نوع خود و در هر مقیاس و در هر محوطه و لایه و دوره‌ای که کلنگ باستان‌شناسی آنها را کاویده است. با این‌همه و به‌رغم اهمیت و حساسیت و ماهیت تکرارناپذیر کاوش‌های باستان‌شناسی چونان یک رویداد تاریخی این کاوش‌ها و جراحی‌های ظریف و حساس باستان‌شناسانه که علی‌الغالب پرهزینه و عمر خوار نیز هستند با هر مقیاسی و در هر محوطه‌ای به هر میزان با دقت و مراقبت طراحی و برنامه‌ریزی و مهندسی و مدیریت و عملی بشوند و تمهیدات لازم و ضروری در ثبت و مرمت و مستندسازی و نگهداری آثار و گردآوری و استخراج

هرچند محدود و معیوب برای ورود به گذشته و برقراری نوع خاصی از ارتباط با اتفاقات و تحولات گذشته و دسترسی به معرفت و منظری باستان‌شناسانه از نحوه زندگی و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی مردمان گذشته در اختیار ما قرار می‌دهند.

به‌هرروی این واقعیت را می‌باید پذیرفت که گذشته، گذشته است و بازگشت‌ناپذیر و اعاده «وقایع اتفاقیه» یا روندها و رویدادها و تحولات گذشته به شرایط و موقعیت اکنون، ناشدنی و ناممکن است و برای همیشه بیرون از دسترس اکنونیان و عودتشان به زمان اکنون عملاً منتفی است. در بستر جریان سیال و جاری و به‌هم‌پیوسته رود هیراکلیتوس هستی که دم‌بدم و لحظه‌به‌لحظه در دیمومت و کینونت و صیروت و شدن پیوسته است و به تعبیر هیراکلیتوس دو بار شنا کردن ممکن نیست. رویدادها و تحولات تاریخ، فرهنگ، جامعه و جهان بشری ما نیز چنین‌اند. عودت پذیر نیستند. تداعی آنها لزوماً و یا به مفهوم دقیق‌تر، اساساً و اصلاً اعاده واقعی آنها به زمان اکنون نیست. شانه‌به‌شانه جایگاه ماده و مکان در باستان‌شناسی زمان نیز به‌مثابه یک مؤلفه مهم و کلیدی و مقوم معرفت و منظر باستان‌شناسان هم به لحاظ نظری هم فلسفه معرفت‌شناسی دانش باستان‌شناسی طی دهه‌های اخیر مورد بحث و نقد و تحلیل و معنا کاوی و تفسیر قرار گرفته است (Lucas, 2005; Murray, 1999). بحث زمان و جایگاه و اهمیت کلیدی و ماهیت زمان و گاهنگاری‌های باستان‌شناختی را موکول می‌کنیم به فرصت و مناسبتی دیگر.

\*\*\*\*

سوال مهم و اساسی که در اینجا مطرح می‌شود این است؛ عالمان و متخصصان رشته‌ها و دانش‌های تاریخی از جمله دانش باستان‌شناسی که موضوعشان وقایع اتفاقیه و تحولات تاریخی و فرهنگی و اجتماعی و مدنی و معنوی گذشته است چگونه می‌توانند میان موقعیت و شرایط اکنون عصری که در آن زندگی می‌کنند و می‌اندیشند و بازیگران صحنه و تقدیر تاریخی خویش هستند با گذشته‌ای که دیگر نیست و بیرون از دسترس آنهاست ارتباط برقرار کنند. ارتباطی منطقی و راست و درست نه موهوم و زمان پریشانه (Anachronistic). \* تصور می‌کنم درجه و دامنه گذشتگی گذشته در اینجا نیاز به توضیح دارد که ارائه می‌شود:

نخست آن‌که هیچ اکنونی بی‌گذشته، اکنون نیست. اکنونیت ما در حضوری که گذشته با همه دستاوردها و سنت‌ها و موارثش در روان و رفتار ما دارد؛ زیسته و معنا و فهمیده می‌شود. وحدت و پیوستگی زنده و زیستوار یا آرگانیک تاریخ و فرهنگ بشری ما یک استعاره نیست. امری واقعی و اصیل و بنیادین و حیاتی است. اگر جز این بود تاریخ و حیات و حضور تاریخی و تاریخ‌مند انسان در جهان دستخوش توقف و تعطیل می‌شد و از حرکت بازمی‌ایستاد. هر پرسش از گذشته به اعتباری پرسش گذشته از اکنون ما نیز است. از کجا آغاز کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟ تنها پرسش اکنونیان و

هیچ شیء و اثر و مدرک باستان‌شناختی سرگذشت خود را برای ما روایت نمی‌کند. چیزی از حوادثی را که بر او گذشته است به ما نمی‌گوید مگر آن‌که در چارچوب‌ها و قالب‌های زبان مفهومی بریزیمش و با متن همراهش کنیم. وجه نامادی مفقود و غایب کمیت‌های مادی و شواهد باستان‌شناختی را با زبان مفهومی و متن و نوشتار می‌توان بازنمایی کرد. همه داورهای باستان‌شناختی اعم از توصیفی و تحلیلی و تبیینی و تفسیری و یا ارجاعات و تصدیقات و استدلالات و احتجاجات و استنتاجات باستان‌شناسانه ما با زبان مفهومی و نگارش و نوشتار و متن مستند می‌شوند. در باستان‌شناسی کلنگ و قلم شانه‌به‌شانه هم حرکت کرده‌اند. این‌که می‌گوییم باستان‌شناسی دانش کلنگ است و قلم، ماده و متن، مدرک و سند به همین معناست. معناهای مفقود در متن بازنموده می‌شوند. در متن می‌توان درباره آنها سخن گفت. در متن دست به تصدیقشان زد. درباره آنها استدلال و احتجاج کرد. زیر نوک هر کلنگ باستان‌شناسی عملاً قلم حضور دارد. به سخن دیگر از پی کلنگ باستان‌شناسی، قلم باستان‌شناس در می‌رسد. مشاهدات و تصورات باستان‌شناسان از یافته‌ها و شواهد مکشوف و موجود در یک دست او و در دست دیگر او جامه تصدیق و مفهوم و زبان مفهومی و متن را بر تن می‌پوشند و مدرک‌های باستان‌شناسی متن‌ها و سندهای تاریخی می‌شوند. تجربه یعنی مشاهده و تعقل، میدان گردآوری و مقام داور، مشاهده و تصور و تصدیق و تأملات باستان‌شناسانه یکی از پی دیگری حرکت کرده و ره می‌سپارد.

\*\*\*\*

با توجه و اذعان به اهمیت و حساسیت و ظرافت و تکرارناپذیری کاوش‌ها و جراحی‌های باستان‌شناسی در میدان عمل، به صراحت می‌باید به این نکته به‌غایت مهم و تعیین‌کننده در مطالعات باستان‌شناسی توجه داشت و آن را چونان یک اصل و قاعده پذیرفت که باستان‌شناسی تنها و صرفاً یک‌رشته و روش و حرفه و فن و مهارت و مهندسی و مدیریت کاویدن این یا آن محوطه باستانی و جراحی این یا آن لایه فرهنگی و گردآوری خرمنی از ماده‌ها و مدارک و آثار و اشیاء و اجساد و ابقال ارض تاریخ آدمی و مشاهده و مطالعه کمیت‌های مادی در میدان عمل نیست. باستان‌شناسی حتی صرفاً دانش توصیف و تحلیل و تبیین و تفسیر کمیت‌های مادی در مقام داور هم نیست. جغرافیای دانش باستان‌شناسی و دایره مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسان به‌مراتب فراخ‌تر و پر وسعت‌تر از میدان گردآوری و مقام داور کمیت‌های مادی است. به سخن دیگر جغرافیای موضوع شناسی دانش باستان‌شناسی به مراتب و بسیار فراخ و پرچین و شکن و پیچیده‌تر از جغرافیای باستان‌شناسی امرمادی است.

باستان‌شناسی ماهیتاً یک دانش دوزیستی است. دوزیستی به صد معنا و از هر نظر. دوزیستی هم به لحاظ موضوع شناسی یا نوع موضوعات و منابع مورد مطالعه هم به لحاظ مسئله شناسی یا نوع مسئله‌های مطرح شده در باستان‌شناسی هم به لحاظ روش شناسی

اطلاعات از داده‌های مکشوف به عمل آید مادام که به قلم و نگارش درنیامده و به‌صورت متن اعم از گزارش‌ها و توصیف‌ها و تحلیل‌ها و تفسیرها و دریک کلام تصدیقات و استدلالات و احتجاجات و استنتاجات باستان‌شناسانه درنیامده‌اند اگر نگوییم نمایشی بیش نیستند لیکن به‌صراحت می‌باید گفت و اذعان کرد که چندان هم قابل استناد نخواهند بود. یادآور می‌شویم که مراد ما از قلم و نگارش به مفهوم باستان‌شناختی در تمامیت و جامعیت معنای آن است که شامل انواع مستندسازی‌های باستان‌شناسانه آثار مکشوف و موجود از فیلم و عکس‌ها و طراحی‌های فنی و جدول‌ها و نمودارهای آماری و گاهنگاری‌ها گرفته می‌شود تا تسمیه و نام‌گذاری‌های گسترده شواهد بی‌نام و سرانجام پدیدآوردن متن‌های زبان مفهومی در قالب گزارش‌های مقدماتی و تحلیلی و تبیینی و تفسیری و استنتاج‌های سپسین باستان‌شناسان و همکاران و متخصصان میان‌رشته‌ای آن‌ها. لایه‌های باستان‌شناختی با هر دقتی که لایه‌برداری و لایه‌بندی و لایه‌نگاری و خوانش بشوند؛ نهشت‌ها نیز بهر میزان روشمندانه و با دقت از لایه‌ها برگرفته و آثار و بقایای مکشوف بهر میزان با مراقبت گردآوری بشوند؛ ناتوان از توصیف و معرفی خود هستند و آن‌ها چیزی از معانی و فحواوی مفقود و غایبشان را بر ما آشکار نمی‌کنند. هیچ ماده و مدرک و یافته باستان‌شناختی به‌خودی‌خود قادر به توصیف و معرفی هویت و ماهیت یا هستی و چیستی خود نیست. کمیت‌های مادی معیوب و مدارک الکن و صامت و منجمد باستان‌شناختی علی‌رغم آنکه عینی و ملموس و مستقیم‌تر در برابر قوای ادراکی و در معرض انطباعات حسی ما قرار دارند لیکن هیچ‌گاه چیزی از هویتشان را برای ما باز نمی‌گویند و باز نمی‌نمایند چون الکن هستند و صامت و منجمد و خاموش. آنها صراحت زبان مفهومی و یا نوشتاری و متن را ندارند. به همین دلیل است که به هنگام کاوش یا پس از هر کشفی دست به تسمیه، مفهوم‌سازی یا نام‌گذاری آنها می‌زنیم. کمیت‌های مادی معیوب و مدارک و شواهد الکن باستان‌شناختی علی‌المعمول بی‌نام و هویت و تغییر صورت و ماهیت پذیرفته، کاوبده و کشف می‌شوند. دست به تسمیه و نام‌گذاری و مفهوم‌سازی روی آنها می‌زنیم تا از لکت و ابهام آنها کاسته شود و در روشنایی نشانه‌های مفهومی، آنها را روشن‌تر و شفاف‌تر ببینیم و بشناسیم و بفهمیم و معرفی و تعریفشان کنیم. البته به این نکته می‌باید توجه داشت که آنچه اصطلاحاً گفته می‌شود کشف زویا و لایه‌های پنهان واقعیت، تحقق آن در باستان‌شناسی بسیار دشوار است و در اغلب موارد حصول و وصول به آن ناممکن. ناممکن از آن‌جهت که اساساً واقعیت‌های واقعی یا نفس‌الامری (Factual facts) در باستان‌شناسی مفقودند و باستان‌شناسان با آثار واقعیت‌های واقعی و یا به‌عبارتی دیگر با شبه واقعیت‌های (Quasi facts) معیوب و منجمد و خاموش و مخدوش می‌باید دست و پنجه بفشارند. اگر بخواهیم با زبان دقیق‌تر سخن بگوییم درست‌تر این است که کاوش‌های باستان‌شناسی را شبه رویدادهای تاریخی اطلاق کنیم نه رویداد به مفهوم واقعی آن.



در باره‌اش سخن گفت. بحث را پیرامون حدود رابطه میان کلنگ و قلم و ماده و مدرک و متن و سند پی می‌گیریم.

برکشیدن و بپا کردن پل میان دو سپهر از شبه واقعیت‌های معیوب و منجمد و ایستا و ناپویا و کمیت‌های مادی باستان‌شناسی از یک‌سوی و وجه نامادی در باستان‌شناسی از دیگر سوی و بردن و عبور از مغاک‌های عمیق و حفره‌های ژرف ظلمات گذشته به مفهوم باستان‌شناختی آن علی‌الغالب بر ناشدنی و پُرناشدنی و به مراتب سرگیجه‌آور و کمرشکن و دشوارتر از آن است که اغلب خوش‌بینانه گمان رفته است. شکاف و دوبارگی میان امرمشهود و نامشهود میان امرمکشوف و مقفود ماده و معنا و ظرف و مظروف و جام و باده. امر حاضر و غایب و در یک کلام میان کمیت‌های مادی و کیفیت‌های نامادی، در باستان‌شناسی محدود به موضوع شناسی یا نوع موضوعات و منابع مورد مطالعه در باستان‌شناسی نمی‌شود؛ روش‌شناسی و مسئله‌شناسی باستان‌شناسی را نیز شامل می‌شود.

قوم‌شناسان و عالمان روان‌رفتار فرهنگ‌ها و جامعه‌ها و گروه‌ها و اقشار اجتماعی زنده و جاری و فعال و زمینه‌ها و ساختارهای پویا با معضلات و مغاک‌های عمیق و حفره‌های ژرف و عبور ناپذیری که باستان‌شناسان به طرز سرگیجه‌آور با آن روبرویند و می‌باید دست‌وپنجه نرم کنند مواجه نیستند. آنها با واقعیت‌های فرهنگی و پدیده‌های اجتماعی زنده و عاملان و فاعلان انسانی فعال بر صحنه و ساختارهای فرهنگی و اجتماعی که میان لایه‌های ادراکی-شناختی و کنشی-رفتاری و پیکره مادی‌شان وحدت و پیوند و پیوستگی زیستوار یا ارگانیک وجود دارد می‌توانند به نحوی زنده و مستقیم‌تر رابطه و گفتگو و مناظره یا دیالوگ برقرار کنند.

در باستان‌شناسی شرایط به گونه دیگر است و موقعیت به مراتب دشوارتر و ره‌سپردن در کوره پیچ‌های ظلمات گذشته بی چراغ نظر دشوارتر و خطر خیزتر و مخاطره‌انگیزتر و خطرگم‌شدن زیر آوار سنگین آثار و انتقال ارض تاریخ بی‌آنکه نوری برگزیده تابیده شود نیز همیشه در کمین است و باستان‌شناسان در معرض آن.

هر اثری که باستان‌شناس می‌کاود و می‌یابد، می‌باید بداند که گواه و دلیل و دال بر اثر دیگری است و آن اثر باز گواه و دلیل و دال بر اثر دیگری است که مقفود و غایب است. تکه سفال‌ها دال و گواه بر آثار کوزه‌هایند و کوزه‌ها گواه و دال بر آثار کوره‌ها و آثار کوره‌ها و کوزه‌گرها دال و گواه بر آثار کوزه‌گرها و کوزه‌خراها و کوزه‌گرها دال و گواه بر آثار عرضه‌ها و تقاضاهای تولیدکنندگان و مصرف‌کنندگان و چرخه‌های تولید و مصرف خود گواه و دال بر نوع رابطه‌ها و نحوه زندگی عاملان و فاعلان انسانی و نحوه زندگی و نوع رابطه‌ها و مناسبت‌های گروه‌های میان اجتماعی و انسانی؛ و اینها خود آثار اراده‌ها و عزم‌ها و انگیزه‌ها و اندیشه‌ها و نیت‌ها و نیازهای مقفود آدمیان غایب؛ و اراده‌ها و عزم‌ها و نیت‌ها و نیازهای آدمیان نیز آثار اندرکنش‌های کثیرالاضلاع میان گروه‌ها و تشکل‌های انسانی و اجتماعی با زیست‌بوم و جغرافیای طبیعی و اقلیم و عالمی که در مقطع زمانی خاص در آن زیسته‌اند.

یعنی نوع روش‌ها و راهکارها و ابزارهای پژوهشی اتخاذشده در مطالعات باستان‌شناسی هم از این منظر که باستان‌شناسان از طرح‌ها و برنامه‌های پژوهشی پرهزینه و عمر خوار خود چه نوع اهدافی را در سر داشته و چه نوع مقاصدی را دنبال کرده‌اند.

به دیگر سخن هر باستان‌شناسی در یک دست کلنگ دارد و می‌کاود و در دستی دیگر قلم دارد و می‌نگارد. کاویدن و نگاهستن سیر و مسیر اجتناب‌ناپذیر مشاهدات و مطالعات باستان‌شناسی است از مقتضیات و ضروریات حرفه و رشته و دانش باستان‌شناسی. باستان‌شناس خواسته و ناخواسته در میانه دو واقعیت و دو موقعیت ایستاده است. از این منظر می‌توان گفت ما دو باستان‌شناسی داریم که یکی باستان‌شناسی امرمادی (An Archaeology of material) است و دیگری باستان‌شناسی امرنامادی (An Archaeology of immaterial) که در پیش نیز یادآور شدیم و در باره‌اش سخن رفت. یک وجه باستان‌شناسی، باستان‌کاوی کمیت‌های مادی است و وجه دیگر آن باستان‌یابی کیفیت‌های نامادی. به بیان صریح و شفاف‌تر یک باستان‌شناسی پوسته و قشر داریم و یک باستان‌شناسی مغز و هسته. یک باستان‌شناسی کلنگ داریم و یک باستان‌شناسی قلم. یک باستان‌شناسی ماده و مدرک و یک باستان‌شناسی متن و مستند. یک باستان‌شناسی یافته‌های مکشوف و داده‌های معیوب و الکن و خاموش و مخدوش داریم و یک باستان‌شناسی بوده‌های مقفود. یک باستان‌شناسی کمیت‌های مادی و ماده‌های ملموس و مشهود و یک باستان‌شناسی بوده‌های مقفود و نامرئی و غایب. یک باستان‌شناسی ظرف و یک باستان‌شناسی مظروف یک باستان‌شناسی اثر و یک باستان‌شناسی مؤثر و یا به تعبیری ذوقی‌تر یک باستان‌شناسی جام‌های شکسته داریم و یک باستان‌شناسی باده‌های ریخته. یک باستان‌شناسی قشر و پوسته داریم و یک باستان‌شناسی مغز و هسته؛ و یک پوسته باستان‌شناس و یک هسته باستان‌شناس. این دانش و دانایی امرمادی و نامادی، مرئی و نامرئی یافته و نایافته مکشوف و مقفود یکی از پیچیده و دشوارترین حوزه‌های شناختی انسان در نظام‌های شناختی در دوره جدید است. در حاشیه بحث بی‌مناسبت نیست به این نکته اشاره شود که باستان‌شناسی و یا به مفهوم دقیق‌تر و جامع‌تر «آرکئولوژی» بی‌اغراق و به‌راستی یکی از مصادیق محرز و آشکار تحولی‌عظیم در اندیشه تاریخی و نظام دانایی دوره جدید بوده است. آرکئولوژی پدیده‌ای بیش از یک‌رشته و حرفه و دانش دانشگاهی در میان سیلابی از رشته‌ها و دانش‌ها و تخصص‌های علمی و آکادمیک روزگار ما است. آرکئولوژی یک نسبت است. نسبتی که انسان دوره جدید با تقدیر تاریخی و حضور تاریخ‌مند خود در جهان چنان هستند‌ای تاریخی برقرار کرده است؛ و در پیشینه و عقبه تاریخی و فرهنگی و مدنی و معنوی خویش می‌کوشد حضور تاریخی و تاریخ‌مند بشر را در جهان بجوید و بکاود و بشناسد و بفهمد و تعریف کند. البته این یک موضوع و مبحث و مدخل فلسفی و نظری مهم دیگری است و در مباحث اکنون ما در نمی‌گنجد و در فرصت و مناسبتی دیگر می‌توان

دسترس حواس ما قرار دارند در تور مشاهدات ما در می‌گنجند ما را بس. از جام‌های شکسته که نمی‌توان بادهٔ معنا پرکشید به‌ویژه ظرف‌های معیوب بی‌مظروفی که گاه چنان شکسته و تکه‌تکه یافته می‌شوند که باستان‌شناسان در تشخیص و توصیف صورت بیرونی‌شان با مشکلات جدی مواجه می‌شوند حال چه حاجت و ضرورت بیهوده که عمر در طلب کشف مظروف‌های مفقود هزینه شود!

این سخن به‌ظاهر محتاطانه و متواضعانه و عالمانه هم به‌غایت فریب‌ناک است هم مغالطه‌آمیز و مغالطه‌انگیز و ناصواب. فریب‌ناک به این دلیل که مدعی شویم چون آبی در دسترس نیست هم موجودیتش را انکار می‌کنیم هم برای رفع تشنگی به تشنه کوزهٔ خالی می‌دهیم که سیرایش کنیم! مغالطه انگیز و مغالطه‌آمیز و ناصواب به این دلیل که از یک‌سوی شیء مادی را اثر اطلاق می‌کنیم و برچسب صفت اثر بر پیشانی آن می‌نهمیم و از دیگر سوی مؤثر اثر را انکار می‌کنیم. مؤثر یا مؤثرانی که غایب‌اند؛ و چون غایب‌اند اصل بودنشان را نفی می‌کنیم. به‌هرروی وقتی می‌پذیریم یافته‌ای اثر است نمی‌باید پرسید مؤثر و پدیدآورنده اثر کیست؟

نمی‌توان از سرسبزی و شادابی برگ‌ها و شکوفه‌ها و رنگ و عطر و بوی میوه‌های درختان درهم‌تنیده جنگل سخن گفت و جنگل ریشه‌ها و موی‌ریشه‌هایی را که سر در ظلمات رحم زمین فروبرده‌اند و از خاک قوت و قوت می‌کشند و می‌مکند و می‌گیرند و استمرار حیات و بقای درختان جنگل را تضمین می‌کنند، سخن نگفت. نمی‌توان از مفاهیم و اوصاف کلیدی و مهمی بمانند شواهد و قرائن باستان‌شناختی استفاده برد و از خود نپرسید مراد از شواهد و قرائن به چه معنایی است؟ آنها را در داوری‌های باستان‌شناسانه خود گواه برچه چیزهایی فراخوانده‌ایم؟ قرائن مفروض را برای داوری‌ها و در تصدیقات و استدلال‌ات و احتجاجات و استنتاجات خود از کجا اخذ کرده‌ایم؟

مگر می‌توان در وصف و معرفی مرفولوژی یا ریختار و ساختار پیچیده عرصه و فضای زیباشناختی درون و بیرون و ذائقه هنری و هندسه و مهندسی بی‌بدیل معماری پرشکوه تخت جمشید راست و درست و دقیق به علم و عقل و فهم سخن گفت و بویی از دیانت و معنویت و سیاست و حکومت و حکمت و خرد و دولت‌داری و مدیریت و صنعت و مهارت و دانش و دانایی و اقتصاد و معیشتی که در پس پشت آن نامری و نهان است به شامه ذهن و فکر و عقل و فهم ما نرسیده باشد. بر همین سیاق در تحلیل و تبیین و تفسیر و معناکاوی و پدیدارشناسی و فهم هر اثر دیگری در باستان‌شناسی مادام که لایه‌های نامری و نامادی و نهان و مفقود و محجوب و غایبشان مفروض ما نیست و مدنظر قرار نمی‌گیرد وصف و معرفی بیرونی و برینی آثار و شواهد و مدارک معیوب و منجمد باستان‌شناسی به‌ما هو آثار خود به‌تنهایی چیزی به ما نمی‌گویند و معرفت و فهمی را درباره روندها و رویدادها و تحولات گذشته در اختیار ما قرار نمی‌دهند. به‌هرروی باستان‌شناسان خواسته و ناخواسته وارد چرخه‌ای

ملاحظه می‌کنید که دانش باستان‌شناسی تا چه میزان دانشی ارجاعی است و تا چه میزان باستان‌شناس با دقت و مراقبت می‌باید از نردبان‌های شکسته و فرسوده ماده‌ها و مدارک و شواهد مورد مطالعه خود به بام معناهای مفقود و کیفیت‌های نامادی غایب برشود تا به معرفت و منظر و فهمی باستان‌شناسانه از روندها و رویدادها و تطورات و تحولات گذشته دست یابد. این که گفته‌اند «کل شیء یرجع الی اصله» یعنی هر چیز به اصلش رجوع دارد در باستان‌شناسی می‌باید گفت هر اثری (Archaeon) تنها و تنها با اصل مفقود (Lost arche, Lost logos) و غایبش فهمیده می‌شود. این که گفته می‌شود اساساً و اصلاً: «کل شیء یرجع الی اصله» بیش از اینکه قاعده باشد. متن جاری عالم است. این اصل چنان جاری و ساری، چنان عمومی است که می‌توان گفت جهان در آن جاری است. شاید بتوان عبارت را با اندکی دقت به این صورت تصحیح کرد «کل شیء اصله. هر چیزی عبارت از اصلی است که دارد» (فیضی، دینانی ۱۳۹۶: ۵). سخن حقی است. در باستان‌شناسی اساساً و اصلاً هیچ اثری اثر نیست مگر به اعتبار اصلش. مگر در «علی‌الغرض» پذیرفتن و متصل و مرتبط و منسوب و متعلق دانستن آن به اصلش. مگر به اعتبار مؤثرش؛ و هیچ فهمی از اثر ممکن نیست مگر آن که به مؤثر یا مؤثران مفقود و غایب ارجاع داده شود؛ و این سخن که اشیاء تا آنجایی هستند که فهمیده می‌شوند (همان) سخن درستی است. به‌بیان دیگر که در پیش نیز یادآور شدیم؛ یک باستان‌شناسی قشر و پوسته داریم و یک باستان‌شناسی مغز و هسته. همهٔ اعتبار معرفتی باستان‌شناسی قشر و پوسته در گرو باستان‌شناسی مغز و هسته است که همان باستان‌شناسی فهم از چیزهاست.

به دیگر سخن باستان‌شناس هم با کلنگ می‌باید بکاود هم با قلم می‌باید بنگارد. متن‌های باستان‌شناسی از این منظر دو وجه‌اند. به این معنا که کلنگ و قلم یا مدرک مادی چونان متن مادی شانه‌به‌شانه متن مفهومی مکمل هم قرار گرفته و یکی فراخوانده شده است تا مهر تأیید بر پیشانی دیگر نهد.

\*\*\*\*

مباحثی که بسیار فشرده و کوتاه در وصف و شرح حدود رابطه و مناسبت میان کلنگ و قلم، ماده و متن، مدرک و سند، وجه مادی و نامادی باستان‌شناسی، امر مشهود و نامشهود، موجود و مفقود، داده و بوده، ظرف و مظروف، پوسته و هسته، اثر و مؤثر، ماده و معنا، جام و باده و کوتاه‌سخن آن که امر حاضر و غایب در باستان‌شناسی آمد و درباره‌اش سخن رفت؛ ممکن است گفته شود و چنان که اغلب گفته می‌شود باستان‌شناسی را چه کار و چه حاجت و ضرورت به داوری دربارهٔ گمشده‌ها و نایافته‌هایی که برای همیشه نامرئی‌اند و نهان و بیرون از کف و دسترس باستان‌شناسان. کاویدن و کشف و گردآوری و وصف بیرونی و معرفی و مرمت و ثبت و حفاظت و به تماشا نهادن با دقت و مراقبت و روشمندانانه همین کمیت‌های مادی معیوب و منجمد و مخدوش و خاموش و اقلام موجود و ملموس باستان‌شناسی که هم مکشوف ما و هم وانهادده پیشاروی ما و در

صوت‌ها و صداها و رنگ‌ها و طعم‌ها و بوها و مانند این‌هاست. این جریان سیال سپهر واقعیت‌ها و پدیدارهای متغیر و متکثر جاری در معرض انطباعات حسی ما دم به دم می‌آیند و می‌روند و قوای حسی و ادراکی ما را تحریک و به کنش و واکنش فرامی‌خوانند با خود درگیر می‌کنند. این اندام‌های حسی و ادراکی چونان پنجره‌های گشوده به روی واقعیت‌ها و پدیدارهای رنگارنگ و متکثر و متغیر سپهر محسوسات یا جهان محسوس هستند؛ اما این همه سپهر و جهانی نیست که ما زندگی می‌کنیم. سپهر یا سپهرهای دیگری هم هست که مرئی نیستند. کمی هم نیستند. با ابزارهای کمی هم نمی‌توان آنها را اندازه گرفت و به‌اندازه درآورد. ما وقتی سخن می‌گوییم یا آواز می‌خوانیم، تن صوت و صدا و شدت یا فرکانس امواج صوتی و انرژی که از حنجره و حلق و زبان و دهان ما به بیرون دمیده می‌شود پرده‌های گوش مخاطبان ما را مرتعش می‌کند و صدا و سخن ما در گوش آنها شنیده می‌شود؛ اما معناها و اندیشه‌ها و انگیزه‌ها و نیات ما از جنس حرف و لفظ و صوت و صدا نیستند که مرئی شوند و به صدا درآیند. باین همه آنها را به‌گونه‌ای دیگر با ابزارهای دیگر حس می‌کنیم. برانگیخته می‌شویم. مشعوف یا متأثر می‌شویم. در ما ایجاد نشاط یا الم می‌کند. آنها را می‌فهمیم. با آنها نسبت برقرار می‌کنیم. درباره آنها داوری می‌کنیم. داوری درباره چیزهایی که ندیده‌ایم. نشنیده‌ایم. معانی که شنیدنی و دیدنی نیستند. لمس نمی‌شوند. چرا فراموش می‌کنیم که ژرف و اشراقی و باطنی‌ترین مشاهدات و مکاشفات روحانی و زیسته‌های وجودی ما، خلاقیت‌های اصیل و گوهرین ذوقی و زیباشناختی ما و آثار جاویدان و بی‌بدیلی که هنرمندان بزرگ و بنام در اعصار مختلف آفریده‌اند همه از بی‌صورتی و خاموشی و سکوت رازآمیز زیسته‌های وجودی ما به‌صورت آمده‌اند و در لفظ و صوت و صدا و ملودی و حرکت و حجم و سطح و شکل و فرم بازنموده و بیان شده‌اند. اینکه مارتین هایدگر با رجوع به ریشه واژه هلنی حقیقت اثر هنری را هم انکشاف هم استتار حقیقت (Αληθεια) تعبیر کرده و فهمیده است؛ سخن راست و به حقی است. ژرف‌بینی‌های حضرت مولوی را در بازی مرموز میان صورت و بی‌صورتی را که برای باستان‌شناسان هم آموزنده است هم مفید و رهنمون تا در ظلمات گذشته راه گم نکنند و زیر آواری از اجسام و اجساد و اقبال ارض تاریخ گم نشوند چنانکه بسیاری گم شدند بی‌آنکه چیزی بیابند.

بشنوید:

صورت فکر است بر بام مشید  
و آن عمل چون سایه بر ارکان پدید

فعل بر ارکان و فکرت مکتتم  
لیک در تأثیر و وصلت دو بهم

آن صور در بزم کز جام خوشی ست  
فایده او بی‌خودی و بی‌هشیست

از ارجاعات و تصدیقات و استدلالات و احتجاجات و داوری‌های باستان‌شناسانه در تحلیل و تبیین و تفهیم و تفسیر و معرفی کمیت‌های مادی مورد مشاهده و مطالعه خود می‌شوند که یکسر نامرئی و نامشهود و مفقود و غایب هستند؛ در چنین مواردی چه خواهیم گفت؟ وقتی از شماری تیغه ابسیدین کشف و گردآوری شده از این یا آن لایه نوسنگی، داسی را در بافتی (کانکتستی) بازسازی می‌کنیم و داس را به درو ارجاع می‌دهیم و درو را به دروگر و دروگر را به اقتصاد کشاورزی و اقتصاد و معیشت کشت دانه و پرورش دام و فرآوری خوراک را به چرخه‌های تولید و مصرف فاعلان و عاملان انسانی و فاعلان و عاملان انسانی را به نیازمندی‌ها و اراده‌ها و عزم‌ها و تصمیم‌گیری‌های آدمیان و تفاهم آنها بر سر فعل و عمل و کار و رفتار گروهی مشترک و اینها همه را به اندرکنش‌های کنیراضلاع میان انسان و زیست‌بوم و اقلیم عالم و فقر و غنای منابع طبیعی که آدمیان در آن می‌زیسته‌اند و برای ادامه حیات انتخاب کرده‌اند و زندگی خود را در درون مرزها و جغرافیای طبیعی آن تشکل اجتماعی و فرهنگی داده‌اند و موارد و مصادیق فراوان دیگر که مجال ذکر یک به یکشان در اینجا نیست همه و همه یکسر از سر یک یا چند رشته یک یا چند ماده مکشوف و مرئی و موجود آغاز شده است و سر از سلسله‌ای از داوری‌های باستان‌شناسانه ما درباره روندها و رویدادها و تحولات احتمالی و رفتارهای انسانی و اجتماعی و ساختارها و پدیدارهای فرهنگی برکشیده‌اند که همه در باستان‌شناسی یکسر مفقود و غایب هستند و نهان از حیطة و دسترس قوای حسی و بیرون از مشاهدات باستان‌شناسانه ما.

گمان می‌برم هم مناسب هم ضرورت دارد از منظری فلسفی و بنیادی‌تر مسئله واکاوی و شفاف‌سازی شود تا در دام چنین مغالطه‌های هول‌انگیز و مدعایات معرفت سوز ناباستان‌شناسانه گرفتار نیاییم. ناباستان‌شناسانه به این دلیل موجه که «آرکئولوژی» دانش و دانایی هم «آرخه» است هم «لوگوس» البته به وساطت «آرخئون»؛ یعنی به وساطت آثار بجای مانده از گذشته. باستان‌شناسان در جستجوی «آرخه‌ها و لوگوس‌های مفقود و غایب» هستند. برای چه؟ هدف چیست و مقصد کدام است؟ به این پرسش مهم و بنیادین اندکی توجه کنید. از کجا آغاز کرده‌ایم که به اینجا رسیده‌ایم؟ ما اکنون، آیندگان کدام گذشته و گذشتگانی هستیم؟ پرسش‌های ژرف تاریخی که انسان عالم جدید در قاره غربی طرح آن را در انداخته است هم نقطه عزیمت دانش باستان‌شناسی بوده‌اند هم بخشی از غایت الاعمال و آمال باستان‌شناسان را در بر گرفته‌اند.

مسئله را در افق نگاه و چشم‌اندازی فلسفی و هستی‌شناسانه پی می‌گیریم. ساختار ذهن و نقشه ژنتیک و یا به مفهوم جامع‌تر هستی انسانی ما به‌گونه‌ای طراحی شده است که در هر دم در دو سپهر، در جهان حضور دارد؛ که یکی سپهر صورت‌ها و شکل‌ها و جسم‌ها و حجم‌ها و بُعدها و فاصله‌ها و کمیت‌های مادی اعم از



و تأمل معطوف به نامادهای نامرئی و نهان و نامکشوف و مفقود و غایب، در می‌رسند و به حرکت درمی‌آیند شاید بتوان گفت به تعریف راست و درست‌تر از مفهوم فلسفی‌تر از فلسفه و بنیادین «آرکتولوژی» دست‌یافته‌ایم و می‌توانیم هم راست‌تر و درست‌تر هم دقیق‌تر و جامع‌تر و عمیق‌تر آن را تعریف کنیم و بدانیم و بشناسیم و بفهمیم و به پذیریم «آرکتولوژی» تا چه میزان دانشی کثیرالوجه، کثیرالفعال، کثیرالاهداف و تحولی بس عظیم در اندیشه تاریخی و نظام دانایی دوره جدید در قاره غربی بوده است.

خلاصه سخن آنکه باستان‌شناسی هم حرفه و مهارت و مهندسی و مدیریت کاویدن محوطه‌ها و جراحی لایه‌ها با کلنگ است در میدان عمل و هم دانش و دانایی نگارش یافته‌ها در مقام نظر با قلم. هم مهارت و مهندسی کاویدن و کشف و گردآوری ماده‌های معیوب و مشوش و مخدوش و منجمد و خاموش است هم دانش قلم و دانایی نگارش و تدوین و تحریر با دقت و مراقبت متون و مستندات تاریخی. هم به امر مکشوف و مادی و مشهود نظر دارد، هم به وجه مفقود و نامادی منابع و موضوعات مورد مطالعه.

### پی‌نوشت

\* زمان‌پریشی (Anachronism) معضلی است پیش‌ار و بر سر راه علوم تاریخی و از جمله باستان‌شناسی. تعریف لفظی وفوری و دم‌دستی آن این است که یک رویداد تاریخی یا یک واقعیت فرهنگی یا یک پدیده اجتماعی را از بستر یا یافت یا زمینه و در یک کلام کانتکست زمانی و مکانی که در آن به وقوع پیوسته خارج کنی و دریافت و بستر دیگری بیرون از آن قرار دهی و درباره‌اش دست به داوری‌های موردعلاقه و سلیقه خود بزنی. در این که پرسش‌های ما درباره گذشته اکنونی طرح می‌شود و درباره اتفاقات گذشته اکنونی داوری می‌شود و گذشته اکنونی نقد و تحلیل و فهمیده می‌شود محل تردید نیست. عبارت معروف کروجه فیلسوف ایتالیایی هم همین را می‌گوید که: «هر تاریخی تاریخ معاصر است». باین همه مراد از مفهوم «اناکرونیزم» دست کم به این معنا نیست. یا اگر هم باشد به معنای منفی و سلبی آن نیست.

### کتاب‌نامه

ابراهیمی دینانی، غلامحسین. ۱۳۹۳. معمای زمان و حدوث جهان. تهران: موسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران.  
ایزوتسو، توشیهیکو. ۱۳۸۳. آفرینش، وجود و زمان. مهدی سررشته‌داری (مترجم). تهران: انتشارات مهراندیش.  
سروش، عبدالکریم. ۱۳۷۸. نهاد نازم جهان. تهران: موسسه فرهنگی صراط.  
فیضی، کریم. ۱۳۹۶. قرآن عقل الله: گفتگوهای بااستاد دکتر غلامحسین ابراهیمی دینانی. تهران: انتشارات روزنامه اطلاعات.  
قرآن، سوره انبیاء، آیه ۹۶.  
ملاصالحی، حکمت‌الله. ۱۳۹۲. از قلم مورخان تا کلنگ باستان‌شناسان. مطالعات باستان‌شناسی، ۵ (۱)، ۱۰۹ تا ۱۲۶.  
\_\_\_\_\_ ۱۳۹۶. تأملی معرفت‌شناختی در مفهوم ماده و معنا در باستان‌شناسی. مطالعات باستان‌شناسی، ۹ (۱)، ۲۵ تا ۲۳۳.  
مولوی، جلال‌الدین محمد بلخی. ۱۳۹۰. مثنوی معنوی. به تصحیح رینولد او نیکلسون. تهران: انتشارات هرمس چاپ پنجم. دفتر ششم ۱۰۷۱ تا ۱۰۷۰.

صورت نان و نمک کآن نعمت است  
فایده‌اش آن قوت بی صورت است

این صور چون بنده بی صورتند  
پس چرا در نفی صاحب نعمتند

این صور دارد ز بی صورت وجود  
چیست پس بر موجد خوبش جُحود

صورت دیوار و سقف هر مکان  
سایه اندیشه معماردان

گرچه خود اندر محل افتکار  
نیست سنگ و چوب و خستی آشکار

فاعل مطلق یقین بی صورت است  
صورت اندر دست او چون آلت است

گه‌گه آن بی صورت از کتم عدم  
مرصور را رو نماید از گرم

تا مدد گیرد از او هر صورتی  
از کمال و از جمال و قدرتی

باز بی صورت چو پنهان کرد رو  
آمدند از بهر گد در رنگ و بو

صورتی از صورتی دیگر کمال  
گر بجوید باشد آن عین ضلال

صورت شهری که آنجا می‌روی  
ذوق بی صورت کشیدت ای زوی

(مثنوی معنوی، دفتر ششم، صص. ۱۰۷۰ تا ۱۰۷۱).

برای پرهیز از اطاله کلام تنها به پاره‌هایی از ابیات مثنوی بلند حضرت مولوی در تفسیر عبارت «الانسان حریص ما منع» و قصه پسران سلطان و زیر پا نهادن فرزندان وصایای پدر را ... اشاره و ارجاع داده شد.

باری محدود و محبوس کردن و دیدن دانشی به‌غایت پیچیده و توبرتو و کثیرالوجه چونان باستان‌شناسی به مشاهده کمیت‌های مادی مغالطه‌ایست بس عظیم و فکری ناصواب و تنگ و کوتاه بر قامت بلند دانش آرکتولوژی. وقتی از بی آن باستان‌شناسی‌های کلنگ و قشر و پوسته و کمیت‌های مادی مکشوف و مشهود و اقلام و آثار و اجساد و اجسام معیوب و منجمد باستان‌شناسی‌های قلم و تفکر و تعقل

- Bille, M. 2010. *Seeking Providence through Things: The Word of God Versus Black Cumin*. in M. Bille; F. Hastrup; T. F. Sørensen (eds.), *An Anthropology of Absence. Materializations of Transcendence and Loss*. New York: Springer. 167-184.
- Buchli, V. 2010a. *Presencing the Im-Material*. in M. Bille; F. Hastrup; T. F. Sørensen (eds.), *An Anthropology of Absence: Materializations of Transcendence and Loss*. New York: Springer. 185-203.
- Buchli, V. 2010b. *The Prototype: Presencing the Immaterial*, *Visual Communication* 9 (3), 273-286.
- Buchli, V. 2016. *An Archaeology of Immaterial*. London, New York: Routledge.
- Lucas, G. 2005. *The Archaeology of Time*. London, New York: Routledge.
- McGuire, R. H. 1988. *Dialogues with the Dead: Ideology and the Cemetery*. in M. P. Leone; P. B. Potter (eds.), *The Recovery of Meaning: Historical Archaeology in the Eastern United States*. Washington D.C.: Percheorn Press. 435-80.
- Basu, M. N; M. N. Basu. 1975. *A Study on Material Culture*. Calcutta: The World Press.
- Hodder, I. 1989. *The Meanings of Things: Material Culture and Symbolic Expression*, London: Harper Collins Academic.
- Olsen, B. 2003. *Material Culture after Text: Remembering Things*. *Archaeological Review* 36 (2), 87-104.
- \_\_\_\_\_. 2010. *In Defence of Things: Archaeology and Ontology of Objects*. Lanham: Altamira Press.
- Olsen, B. et al. 2012. *Archaeology: The Discipline of Things*. Berkeley: University of California Press.
- Preucel, R.W. et al (eds.), 1999. *Contemporary Archaeology in Theory*. London: Blackwell.
- Shanks, M; C. Tilly. 1987. *Reconstructing Archaeology*. Cambridge: Cambridge University Press.
- Tilley, C. 1991. *Material Culture and Text: The Art of Ambiguity*. London: Routledge.
- Tilley, C. 1999. *Metaphor and Material Culture*. London: Blackwell.
- Wheeler, M. 2010. *Minds, Things and Materiality*. in L. Malafouris; C. Renfrew (eds.), *The Cognitive Life of Things*. Cambridge: The MacDonald Institute for Archaeological Research.